

سیمای راستین واژه‌ها از مقابله دو متن جامع‌التواریخ و تاریخ معجم

دکتر مختار کمیلی*

دانشیار عضو هیئت علمی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

چکیده

در این مقاله با روش تحلیل محتوا و با رویکرد مقایسه‌ای، پاره‌ای از غلط‌های جامع‌التواریخ (تاریخ ایران و اسلام) تصحیح محمد روشن به شکل درست خود باز آمده است. در اصلاح این غلط‌ها، به کتاب تاریخ معجم که یکی از منابع رشیدالدین فضل‌الله در تالیف جامع‌التواریخ است و این امر تا امروز بر اهل تحقیق مغفول مانده، رجوع شده است. برای اصلاح این لغزشها، عبارتهای برگرفته جامع‌التواریخ واژه به واژه با عبارتهای تاریخ معجم، به عنوان نسخه کمکی، مقابله شده و با توجه به مفهوم و معنی عبارتها، صورت درست واژه‌های نادرست جامع‌التواریخ ذیل شخصیت‌های پیشنهادی و کیانی نشان داده شده است. در ضمن مقایسه عبارتها، در مواردی جای بیاض برخی واژه‌ها در جامع‌التواریخ چاپی که در نسخ مورد استفاده مصحح، مخدوش و ناخوانا بوده، تکمیل شده است. نتیجه آن که جامع‌التواریخ، تصحیح روشن صورت نهایی این کتاب نیست و با اعمال این اصلاحات، چاپهای بعدی این کتاب منقح‌تر خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: تاریخ معجم، تصحیح، جامع‌التواریخ، حسینی قزوینی، رشیدالدین فضل‌الله، مقابله

مقدمه

پیشینه تاریخ نویسی به زبان فارسی به سده چهارم و پنجم می‌رسد و سپس در سده‌های بعد از لحاظ کمی و کیفی رشد قابل توجهی می‌یابد. در روزگاران تلخ چیرگی مغولان و ایلخانان بر ایران، این رشته به اوج پیشرفت خود می‌رسد. محمد قزوینی در این باره می‌نویسد:

از اقل نتایج و اهون آثار استیلای مغولان بر ایران آن بود که علم و ادب در آن سرزمین در عهد ایشان به منتهی درجه انحطاط و تنزلی که ادبیات یک مملکت ممکن است بدان درجه رسد، رسید [...] مع هذا یک شعبه مخصوص از ادبیات یعنی فن تاریخ در عهد مغول رواجی تمام یافت و ترقی عظیم نمود و کتب نفیسه از بهترین کتب تاریخی که تا کنون به زبان پارسی نوشته شده است در آن تألیف شد؛ از قبیل [...] تاریخ کبیر عدیم النظیر موسوم به جامع‌التواریخ لرشیدالدین فضل‌الله، وزیر غازان و اولجایتو، که در حدود سنه ۷۱۰ تألیف شده و غیرها و غیرها و شک نیست که مهمترین این کتب علی‌الاطلاق ... جهانگشا و جامع‌التواریخ و وصاف است (جوینی، ۱۳۷۰: د؛ و نیز رک: بهار، ۱۳۶۹: ج ۳: ۱۶۹ و ۴).

کتابهای تاریخی دوره مغول و ایلخانی بسیار است. منوچهر مرتضوی نام بیش از ۳۳ کتاب تاریخی این دوره‌ها را در مقاله «جامع‌التواریخ و مؤلف واقعی آن» فهرست کرده است (رک: مرتضوی، ۱۳۴۳: ۵۳۰). یکی از این تاریخنامه‌های مهم و ماندگار و پرآوازه، جامع‌التواریخ از خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وزیر و پزشک دربار غازان و اولجایتوست.

تاریخ ولادت خواجه صریحاً معلوم نیست و بنابر آنچه او خود در کتاب بیان الحقایق گفته است در سال ۷۱۰ هـ ق شصت و دو سال قمری داشت و بنابراین تاریخ تولدش ۶۴۸ بود ... در جمادی الاولی سال ۷۱۸ ... در هفتاد و سه سالگی کشته شد (صفا، ۱۳۷۱: ص ۱۲۴۹).

جامع‌التواریخ رشیدی کتاب مفصلی است در تاریخ مغول و تاریخ عمومی که یکی از جامعترین نسخه‌های آن یعنی نسخه کتابخانه سلطنتی ایران دارای این مواد و مطالب است: کتاب اول شامل مقدمه‌ای در ذکر احوال آدم و فرزندان او در دو قسم: قسم اول در ذکر ملوک فرس از کیومرث تا عهد یزدگرد شهریار؛ قسم دوم در ذکر پیامبر اسلام تا آخر خلافت عباسی. کتاب دوم شامل تاریخ غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و سلاطین چین و ماچین و تاریخ بنی‌اسرائیل و تاریخ

_____ سیمای راستین واژه‌ها از مقابله دو متن جامع‌التواریخ و تاریخ معجم

افرنج و احوال سلاطین هند؛ بر این دو جلد، ذیلی اضافه شده است هم از رشیدالدین در تاریخ اترک تا زمان غازان خان (همان: ۱۲۵۱؛ نیز رک: مرتضوی، ۱۳۴۳ و خطیبی، ۱۳۷۴: ۱۳۹).

جامع‌التواریخ یا بخشهایی از این کتاب پر برگ و سترگ تا امروز بارها و بارها در ایران و بیرون از ایران تصحیح و چاپ شده است. درباره چاپهای فراوان این کتاب، سه نفر از پژوهندگان ایرانی، منوچهر مرتضوی (مرتضوی، ۱۳۴۳: ص ۶۶-۶۰)، ایرج افشار (افشار، ۱۳۴۰: ص ۲۶۶-۲۶۴) و ابوالفضل خطیبی (خطیبی، ۱۳۷۴: ص ۱۴۰) فهرستهایی ارائه کرده‌اند. مطابق این فهرستها، اتین کاترمر، برزین، بلوشه، کارل یان، احمد آتش، روماسکوویچ و آختاتوروف و ... در شمار انتشاردهندگان و مصححان غیرایرانی جامع‌التواریخ یا بخشهایی از این کتاب ارزشمند هستند. آثار این شرق‌شناسان بعدها در ایران به وسیله کسانی چون سید جلال‌الدین تهرانی، بهمن کریمی، محمد دبیر سیاقی و ... باز چاپ شده است. بازگو کردن چاپها و بازچاپهای بسیار جامع‌التواریخ در اینجا ضرورت ندارد و خوانندگان می‌توانند به سه مقاله پیشگفته شده، مراجعه فرمایند.

غیر از پژوهشگران غیر ایرانی، محمد روشن بخشهای جامع‌التواریخ را به صورت مفرد و جداگانه، تصحیح و چاپ کرده است. روشن و مصطفی هاشمی، همه مجلد اول جامع‌التواریخ را تصحیح و در چهار جلد در سال ۱۳۷۳ ش به وسیله نشر البرز منتشر کرده‌اند. ابوالفضل خطیبی درباره این چاپ، مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به چاپ تازه جامع‌التواریخ» مرقوم فرموده است (رک: خطیبی، ۱۳۷۴: ص ۱۴۴-۱۳۸).

بجز این مجلد، روشن بخشهای دیگری از جامع‌التواریخ را طی سالهای متمادی تصحیح و به وسیله میراث مکتوب منتشر کرده که عبارت است از: تاریخ اُغوز (۱۳۸۴)، تاریخ پادشاهان ختای (۱۳۸۵)، تاریخ آل سلجوق (۱۳۸۶). تاریخ بنی‌اسرائیل (۱۳۸۶)، تاریخ هند و سند و کشمیر (۱۳۸۴) تاریخ سامانیان و بویه‌یان و غزنویان (۱۳۸۶)، تاریخ اسماعیلیان (۱۳۸۷)، تاریخ ایران و اسلام (۱۳۹۲).

بحث ما در این جستار بر بخش تاریخ ایران پیش از اسلام و اقتباسهای این بخش از تاریخ معجم متمرکز است.

پیشینه تحقیق

درباره وزیر و طبیب پرآوازه دوره ایلخانی و کتابهای او بویژه جامع‌التواریخ، مقالات و

کتابهایی نوشته شده است. در سال ۱۳۴۸ به یاد بود ششصد و پنجاهمین سال درگذشت خواجه، خطابه‌هایی در دانشگاه‌های تبریز و تهران ایراد شد که بعداً به صورت کتاب در سال ۱۳۵۰ منتشر شد؛ (رک: مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین، ۱۳۵۰). درباره برداشتها و اقتباسهای بسیار صاحب جامع‌التواریخ از آثار دیگران نیز مقاله‌هایی مرقوم شده است که مقالات «جامع‌التواریخ و مؤلف واقعی آن» (مرتضوی، ۱۳۴۳: ص ۹۲-۳۱) و «گفتاری در باب انتحال» (روشن، ۱۳۶۳: ص ۷۴-۳۴) در زمره معروفترین آنهاست. در این مقالات به برداشتهای صاحب جامع‌التواریخ از آثاری چون «ترجمه تاریخ یمینی»، «راحه‌الصدور»، «تاریخ طبری»، «سلجوقنامه» و «تاریخ جهانگشای جوینی» و ... اشاره یا تصریح شده؛ اما در هیچ‌کدام از آنها به رونویسی‌ها و برداشتهای صاحب جامع‌التواریخ از کتاب «تاریخ معجم» کوچکترین اشاره‌ای نشده است.

روش تحقیق

یکی از اصول فن تصحیح نسخه‌های خطی، استفاده از نسخه‌های کمکی در جنب دستنویسهای اقدم و اصیل و صحیح اثر است. نسخه‌های کمکی طیف گسترده‌ای از منابع را در برمی‌گیرد که از جمله آنها، منابع مرجع یا مصادری است که مؤلف از آنها اقتباس کرده است. نگارنده در این مقاله برای تصحیح پاره‌ای از اغلاط جامع‌التواریخ (بخش ایران پیش از اسلام) مصحح روشن که از چاپهای معتبر و بس ارزشمند این بخش است از شیوه مقابله و سنجش عبارات اقتباسی این کتاب با عبارات و بندهای تاریخ معجم، منبع اقتباس، استفاده کرده است.

ضرورت و هدف تحقیق

جامع‌التواریخ از آثار سترگ تاریخی فارسی است که از آثار پیشینیان تأثیر پذیرفته و برآثار تاریخی پس از خود تأثیر نهاده است. قزوینی در باره جایگاه و ارزش بلند این اثر، که آن را عظیم‌النظیر می‌خواند، می‌نویسد: «اهمیت این کتاب فوق آن است که بر حد تصور درآید یا در حوصله تحریر گنجد» (رشیدالدین، ۱۳۹۲: هجده)

بنابراین بایسته و ضروری است که متن هرچه منقح‌تر این اثر در اختیار پژوهندگان ادبی و تاریخی قرار گیرد. هدف این تحقیق، افزون بر نشان دادن و تصحیح بعضی از

_____ سیمای راستین واژه‌ها از مقابله دو متن جامع‌التواریخ و تاریخ معجم

اغلاط جامع‌التواریخ، بیان اهمیت رجوع به نسخه‌های کمکی و از جمله آثار مرجع مؤلف در تصحیح اثر اوست.

برداشت‌های صاحب جامع‌التواریخ از متون تاریخی

رسم نکوهیده و ناپسندیده برداشت (واژه محترمانه سرقت) از آثار دیگران و به خود نسبت دادن آنها در ایران، بس کهن و دیرینه سال است. محمد روشن در مقاله «گفتاری در باب انتقال از ترجمه تاریخنامه بزرگ طبری تا دیوان حافظ مینوی» نام بعضی از بزرگان این مرز و بوم را، که زحمت دیگران را به خودبسته‌اند، آورده است. وی می‌نویسد:

نام و نشان نامداران گستاخی که همواره در باب انتقال، آمد و شد داشته‌اند و حاصل خون جگر خوردنها و رنج بردنهای مردمی دانشمند و شریف و زحمتکش را به یغما برده‌اند بر آشنایان تاریخ و ادب فارسی ناشناخته نیست؛ نامهایی بلند و چهره‌هایی درخشان!! صدرنشینان برگهای زرین تاریخ و فرهنگ و ادب ایرانی! ابوعلی محمد بلعمی، محمدبن علی راوندی، خواجه نصیرالدین توسی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، محمدحسن خان اعتماد السلطنه و (روشن، ۱۳۶۳: ص ۳۶).

چنانکه ملاحظه می‌شود نام وزیر و طیب پراوازه دوره ایلخانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در شمار پخته‌خواران آمده است. براستی آیا خواجه هیچ نقشی در نگارش و تدوین این تاریخ پربرگ ندارد و اگر دارد، چقدر و چگونه؟ در پاسخ به این پرسشها، برخی تألیف جامع‌التواریخ یا بخشی از آن را به عبدالله کاشانی، معاون و زیردست خواجه، نسبت می‌دهند. بلوشه می‌نویسد:

جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که عبدالله الکاشانی چنانکه ادعا می‌کند، مؤلف واقعی جامع‌التواریخ بوده و رشیدالدین فضل‌الله تنها دخالتی که در تألیف این تاریخ مزبور داشته است این بود که پس از پایان تألیف، آن را به نام خود موشح ساخت بدون اینکه وجهی را که وعده داده بود، بپردازد (مرتضوی، ۱۳۴۳: ص ۵۱۸).

مرتضوی، نظر بلوشه را تعدیل می‌کند و معتقد است که دست کم نگارش بخش‌هایی از جامع‌التواریخ به عهده قلم خواجه بوده است:

«... نظر بلوشه در قبول بی‌چون و چرای ادعای کاشانی و محدود ساختن رابطه رشیدالدین با جامع‌التواریخ به توشیح آن از سوی وزیر پس از پایان کار، غیر منصفانه و

دور از واقعیت می‌نماید و مسلماً نمی‌توان افتخار تنظیم و تهیه طرح جامع‌التواریخ ... و مباشرت در تحریر پاره‌ای از قسمت‌های آن بخصوص تواریخ مغول را جز رشید عاید کسی دیگر ساخت» (همان: ص ۵۲۵).

وی می‌نویسد: «تاریخ ایران قبل از اسلام و تاریخ خلافت و ملوک معاصر خلفا چنانکه از مقایسه متن نسخه برلین با متن جامع‌التواریخ بر می‌آید، همان زبده‌التواریخ ابوالقاسم عبدالله الکاشانی است» (همان: ۵۱۷).

بجز ادعای ابوالقاسم کاشانی در بخش‌های قابل اعتنایی از جامع‌التواریخ، بندهایی بس بلند و طولانی، دیده می‌شود که از متون دیگر رونویسی شده است. مرتضوی می‌نویسد:

با توجه به متن جامع‌التواریخ و مقایسه آن با دیگر اسناد و کتب تاریخی می‌توان فهرست اجمالی زیر را از اقتباسات مؤلف جامع‌التواریخ از کتابهای تاریخ به دست داد که تا زمان رشیدالدین تألیف شده بود:

- (الف) تاریخ ملوک انبیا تا انقراض خلافت و سقوط بغداد از تاریخ طبری
- (ب) تاریخ سامانیه و دیالمه و غزنویه از روی ترجمه تاریخ عتبی و غیره
- (ج) تاریخ سلاجقه با استفاده از راحه‌الصدور راوندی
- (د) تاریخ خوارزمشاهیه که مستقیماً یا به واسطه جلد دوم جهانگشای جوینی منقول از ابن فندق است.

(ه) تاریخ حکام مغول در ایران ... و تاریخ اسمعیلیه از جهانگشای جوینی
(و) قسمت راجع به تاریخ هند و ... از کتاب تحقیق‌ماللهند ابوریحان بیرونی
(مرتضوی، ۱۳۴۳: ۸۹؛ نیز رک: بهار، ۱۳۶۹: ج ۳ / ۱۷۲).

محمد روشن نیز با فحص و بررسی دریافته است که بخش تاریخ سلغریان «برگرفته‌ای سخت فشرده از تاریخ وصّاف است» (رشیدالدین فضل‌اله، ۱۳۸۶: سیزده).

سید جعفر شهیدی درباره برداشتهای رشیدالدین می‌نویسد:

هدف مؤلف گردآوری مجموعه‌ای از تاریخهای مختلف اقوام و ملل بوده است. اگر کسی همّت بر چنین کاری گمارد و بخواهد نیت خود را در کوتاهترین مدت از قوّه به فعل آورد، آسانترین راه این است که مأخذ یا مأخذی به دست آورد و عین آن مأخذ را نقل کند و در یک مجموعه فراهم سازد و به هنگام ضرورت اندک تغییری در عبارت آن دهد. مؤلف یا مؤلفان جامع‌التواریخ همین راه را پیموده‌اند (شهیدی، ۱۳۵۰: ۱۸۵).

وی در ادامه می‌نویسد:

برای نمونه باید گفت آن قسمت از جامع‌التواریخ، که از آغاز جهان تا دوره المعتصم نوشته شده، تحریری از تاریخ طبری است. هرچند نثر کتاب، قدمت و مشخصات تاریخ طبری را ندارد لکن عبارت آن از دیگر اجزای کتاب ساده‌تر است ... (همان؛ نیز رک: رشیدالدین فضل‌الله: ۱۳۹۲: بیست و یک).

به اعتقاد نگارنده صاحب جامع‌التواریخ در نوشتن بخش ایران قبل از اسلام، بیش از اینکه از تاریخ طبری استفاده کرده باشد از کتاب تاریخ معجم بهره‌ها برده و بندهایی بس بلند را از آن، بدون هیچ‌گونه تغییری، رونویسی کرده است.

برداشتهای مؤلف جامع‌التواریخ از تاریخ معجم

یکی از ویژگیهای مؤلف یا مؤلفان جامع‌التواریخ این است که در نگارش تاریخ هر قوم و ملتی از آثار همان قوم و ملیت استفاده کرده است. بنابراین، طبیعی است که در نگارش بخش ایران قبل از اسلام این کتاب از آثاری اقتباس یا برداشت شده باشد که در این زمینه تألیف شده و یکی از آنها تاریخ معجم اثر حسینی قزوینی است.

حسینی قزوینی ادیب و شاعر و منشی معروف قرن هفتم و هشتم هجری است ولادتش در حدود ۶۶۰ هجری در قزوین اتفاق افتاد شرف الدین بعد از کسب فضائل مدتی در خدمت وزیران ایلخانان و چندگاهی نیز در درگاه اتابک نصره الدین احمد لر (۷۳۰-۶۹۵) از امیران معروف فضلیه می‌زیست ... وفاتش در حدود ۷۴۰ هـ اتفاق افتاد (صفا: ۱۳۷۱: ج ۳ بخش ۲: ص ۱۲۵۷).

درباره عبارات و بندهای بس بلند مشترک این دو کتاب، سه حالت می‌توان فرض و تصور کرد: فرض نخست اینکه مؤلف جامع‌التواریخ به رونویسی از تاریخ معجم پرداخته و بندهایی بس بلند را از این کتاب، بدون هیچ اشاره‌ای به صاحب اصلی آن به کتاب خود انتقال داده است. این گمان و تصور در صورتی پذیرفتنی و درست است که تاریخ تألیف تاریخ معجم پیش از تاریخ نگارش جامع‌التواریخ (بخش ایران و اسلام) باشد. درباره زمان تألیف تاریخ معجم، اقوال متفاوتی وجود دارد. در دانشنامه جهان اسلام ذیل مدخل «تاریخ معجم» آمده که «مؤلف [= حسینی قزوینی] این کتاب را به نام نصره‌الدین احمد بن یوسف شاه نهمین اتابک از اتابکان لر بزرگ در ۶۵۴ به منظور بیان اخبار ملوک ماضیه تألیف کرده است (رک: دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۰: ۲۵۲/۶).

توفیق. هـ سبجانی در پیشگفتار کتاب تاریخ معجم به کوشش احمد فتوحی نسب، سال تألیف تاریخ معجم را ۶۸۴ هـ می‌داند. وی می‌نویسد که فضل‌الله حسینی «در سال ۶۸۴ هـ که در خدمت اتابک نصرت‌الدین بود، کتابی به نام او تألیف کرده و آن را المعجم فی آثار ملوک العجم نامیده است» (حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: شش).

ظاهراً همین تاریخ درست می‌نماید و تاریخی که در دانشنامه جهان اسلام برای سال تألیف تاریخ معجم گفته شده یعنی «۶۵۴» و ظاهراً از کتاب «الذریعه الی تصانیف» برگرفته شده است (رک: تهرانی، ۱۳۵۷ هـ: ۲۸۸/۳)، اشتباه است؛ زیرا مؤلف تاریخ معجم در این سال هنوز به دنیا نیامده بوده است. می‌توان سال اول حکومت ممدوح حسینی قزوینی، نصره‌الدین احمد، یعنی سال ۶۹۵ را تألیف این کتاب دانست.^۲ با این احتمالات، تاریخ تألیف تاریخ معجم پیش از تاریخ تألیف جامع‌التواریخ (۷۱۰) است و مؤلف بخش ایران جامع‌التواریخ، ظاهراً از کتاب تاریخ معجم، عبارات و بندهایی را برداشته است.

حالت دوم این است که حسینی قزوینی، صاحب تاریخ معجم، عبارات و بندهایی را از کتاب جامع‌التواریخ برداشته است. با توجه به تاریخهایی که برای نگارش تاریخ معجم (۶۸۴) و سال حکومت نصره‌الدین احمد (۶۹۵) و سال تقریبی تألیف و پایان جامع‌التواریخ، (۷۱۰ هـ) گفته شده است، ظاهراً این فرضیه ضعیف می‌نماید. فرض و گمان سوم اینکه صاحب جامع‌التواریخ و صاحب تاریخ معجم، هر دو، عبارات و بندهایی از کتابهای خود را از متنی دیگر رونویسی کرده‌اند. تا امروز نگارنده به چنین متنی برخورد نکرده است.

به هر حال آنچه در اینجا مهم است، عبارات و بندهای مشترک بین این دو اثر: جامع‌التواریخ (بخش ایران) و تاریخ معجم است که با مقابله آنها می‌توان صورت درست بعضی لغزشهای چاپهای این دو کتاب را به دست آورد. مجتبی مینوی در مقاله‌ای که به نقد جامع‌التواریخ (بخش غزنویان و آل بویه و ...) به تصحیح احمد آتش اختصاص دارد، می‌نویسد که مصحح بایسته است در مواردی که متن مورد تصحیحش، عباراتی را از کتابهای دیگر نقل کرده است به اصل آنها مراجعه و عبارات مشترک را مقابله کند (رک: مینوی، ۱۳۳۹: ص ۱۴). این قاعده در مورد تصحیح جامع‌التواریخ و کتابهای منبع آن و از جمله تصحیح بخش ایران جامع‌التواریخ و تاریخ معجم صادق است.

جامع‌التواریخ (بخش ایران پیش از اسلام) چهار باب دارد: فصل دوم از باب اول به «ابتدای تاریخ ملوک عجم از کیومرث تا زوبین طهماسب» اختصاص دارد. باب دوم دو جمله (قسمت) دارد که جمله دوم مخصوص کیانیان است. در فصل سوم از باب سوم، تاریخ طبقه سوم ملوک عجم «اشکانیان» آمده و باب چهارم کلاً ویژه ساسانیان است. تاریخ معجم تبویب و فصل بندی نشده است و مطالب آن براساس اسامی پادشاهان از ذکر پادشاهی کیومرث آغاز می‌شود و به ذکر پادشاهی انوشیروان پایان می‌پذیرد. ما برای دسته‌بندی و ترتیب منطقی مطالب، تبویب و فصل بندی جامع‌التواریخ را اساس قرار می‌دهیم و در ذیل هر یک از پادشاهان به مقابله عبارات مشترک می‌پردازیم. طبقه سوم (اشکانیان) در تاریخ معجم بسیار کوتاه است و عبارات مشترک بین دو کتاب اصلاً وجود ندارد؛ هم‌چنین در طبقه ساسانیان عبارات اقتباسی بس اندک است؛ از این رو به دو طبقه پیشنهادی و کیانی اکتفا می‌شود.

نقل همه عبارات و بندهای مشترک بین این دو کتاب تاریخی و مقابله آنها به هیچ وجه در حوصله تنگ این مقاله نمی‌گنجد؛ از این رو در ذیل هریک از پادشاهان پیش از اسلام ایران، تنها به نقل دو سه بند بسنده می‌شود که فایده تصحیحی دارد. متن بندها از جامع‌التواریخ است و واژه‌هایی که در نشانه قلاب، رو به روی کلمات، گذاشته شده است، ضبط‌های متفاوت تاریخ معجم را نشان می‌دهد.

۱. پیشنهادیان

۱-۱ کیومرث

هر دو کتاب، ابتدای ملوک عجم را کیومرث دانسته، و در پیشانی تاریخ او، ابیاتی یکسان آورده‌اند؛ سپس می‌نویسند:

و معنی گیومرث به لغت سریانی حی ناطق است؛ یعنی زنده گویا و بحقیقت اسم او با مسمی مطابقتی دارد. با وجود بسطت ملک و کثرت سپاه و نفاذ امر مشغوف [مشغوف] بود به سیاحت [+کردن] و منازل [+بریدن] و مراحل در تحت قدم آوردن و تنها گرد کوه و دشت گشتن و بر جزایر و سواحل گذشتن و چون از تدبیر ملک و مصالح رعیت پرداختی در شعاف [شعاب] مهاوی مهیب و شهاب [شعاف] شوامخ [+جبال] عظیم مأوا ساختی (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۹۲: ص ۷۰؛ حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ص ۳۳).

ظاهراً ضبط‌های تاریخ معجم، مرجح است؛ زیرا شعاف به معنی سرکوه (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل شعاف) با شوامخ، تناسب بیشتری دارد. هم‌چنین ضبط شعاب با مهاوی به معنی «مغاک‌هایی که میان دو کوه باشد (همان: ذیل مهاوی) سازگارتر می‌نماید؛ بنابراین جمله چنین بوده است: در شعاب مهاوی مهیب و شعاف شوامخ جبال عظیم مأوا ساختی.»

۲-۱ طهمورث

در تاریخ طهمورث نیز بندهای مشترک بین این دو اثر، کم نیست. از مقابله بند زیر، می‌توان دانست که در محلهای بیاض در جامع‌التواریخ، چه کلماتی بوده است. گویا در دستنویس اساس مصحح جامع‌التواریخ، این واژه‌ها ساقط شده یا ناخواناست:

پس با وزیر که مشیر ملک و کفیل مصالح [+خلق] بود مشورت فرمود که گفته‌اند: ثمره رای المشیر احلی من الاری [آری] المشور. از پرتو رای ملک آرای و ضمیر مشکل گشای او در رفع [دفع] آن قصد ... که خداوندان حزم و فرزندگان دهر گویند: والله امیر فرسان اذا ركب ... فیها ابرو کما عجرت فرسان ...

وزیر با تدبیر زبان به دعا و ثنا بگشود و [+به] مراسم تعظیمی که در حضرت پادشاهی [پادشاه] بر گوینده واجب است اقامت نمود و گفت رای اشرف پادشاه که مشرق نجوم و مطلع سعود دولت است، چون صبح فیروز و چون خورشید عالم افروز باد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۹۲: ص ۹۸ و ۹۷).

این بند عیناً در تاریخ معجم آمده است و از مقابله آن با جامع‌التواریخ می‌توان دانست که به جای نقطه چین‌ها یا محل‌های بیاض در بند جامع‌التواریخ چه کلماتی آمده بوده است. با استناد به بندهای مشترک می‌توان گفت که عبارتی که بعد از قصد، افتاده است، عبارت «و حسم آن ماده اقتباس نمود» بوده است. هم‌چنین می‌توان به تصحیح و تکمیل این عبارت: و لله امیر فرسان اذا ركب ... فیها ابرو کما عجرت فرسان ... که بی‌معنی و مفهوم است، دست زد و گفت که این عبارت، چنانکه در تاریخ معجم آمده است، یک بیت شعر به صورت زیر است:

و للتداییر فرسان اذا رکضوا فیها ابرو کما للحرب فرسان

هم‌چنین باید گفت که به جای نقطه چین بعد از «نجوم»، باید کلمه «سعادت» را گذاشت مشرق نجوم سعادت (حسینی قزوینی: ص ۹۷-۹۶)؛ به این ترتیب جملات معنی

_____ سیمای راستین واژه‌ها از مقابله دو متن جامع‌التواریخ و تاریخ معجم

دار می‌شوند: رأی اشرف پادشاه که مشرق نجوم سعادت و مطلع سعود دولت است تا آخر.

۱-۳ جمشید

و نصّ یوتی الحکمۀ من یشاء و من یؤت الحکمۀ فقد اوتی خیراً کثیراً. برفصّ
[نصّ] خاتم رای و ضمیر ایشان نقش و برکات و سرّ هل یستوی الذین یعلمون و
الذین لا یعلمون به نور علم و وفور فضل ایشان ظاهر و لایح گشته، مبالغت فرمود؛
چنانچه شیخ ابوالفتح بستی آن معنی را نظم فرموده است:
صلاحُ العباد و رشد الامم و امن البریه من کُلّ غم
بشُّبَّان ما لها مالت بحرق الحسام و رفق القلم^(۳)
و شرح فواید این طایفه هر چند گویند هنوز از هزار یکی و از ...» (رشیدالدین، ص
۱۰۸).

این بند در تاریخ معجم نیز آمده است. مطابق ضبط تاریخ معجم، ضبط صحیح بیت
دوم عربی چنین است:

بشُّبَّان ما لها ثالث بحرق الحسام و رفق القلم

هم‌چنین تعبیرهایی که باید در محل بیاض بیاید، عبارت است از: بسیار اندکی
(حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ص ۱۲۱)؛ بنابراین صورت کامل عبارت جامع‌التواریخ چنین است:
«و شرح فواید وجود این طایفه هرچند گویند، هنوز از هزار یکی و از بسیار اندکی
باشد.»

در این بند، «نصّ خاتم»، ضبط تاریخ معجم، غلط و صورت درست آن چنانکه در
جامع‌التواریخ آمده، «فصّ خاتم» به معنی نگین انگشتی است؛ نیز «و برکات و سر» در
جامع‌التواریخ بی معنی و غلط و صورت صحیح آن چنانکه در تاریخ معجم مضبوط
است، «پذیرفته و سر» است.

۱-۴ ضحاک

پس از ذکر جمشید در هر دو کتاب ذکر ضحاک آمده است. در این قسمت نیز مؤلف
جامع‌التواریخ به تاریخ معجم چشم داشته است:

«بعد از آن علتی مبتلا شد که دو سلعه بر شکل دو ثعبان از دو منکب او سر برزد؛
چنانکه از ضربات و اضطراب ایشان بی‌طاقت شد» (رشیدالدین، ۱۳۹۲: ۱۱۹). در تاریخ



معجم به جای «سلعه»، «سَعْلَه» ضبط شده که غلط مسلم است؛ چه سَعْلَه به معنی سرفیدن (دهخدا: ۱۳۷۷: ذیل سَعْلَه) با جمله هیچ تناسبی ندارد و آن را بی معنی می‌کند. درست این واژه، مطابق ضبط جامع‌التواریخ، «سلعه» است به معنی «زیادت گوشتی در اندام» (همان: ذیل سلعه).

این واژه به سبب غرابت آن در تاریخ بناکتی نیز به صورت مغلوط «شعله» ضبط شده است (رک: بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۹). در تاریخ طبری به جای این لفظ عربی، واژه پارسی «پاره گوشت» آمده است (رک: طبری: ۱۳۸۹: ۱۰۲/۱).

۵-۱ فریدون

در قسمت ذکر پادشاهی فریدون نیز بندهای مشترک که گاه درازای آنها به چندین سطر می‌رسد، بسیار است و ما کوتاهی سخن را بناچار به دو سه بند، بسنده می‌کنیم:

چون مدتی حقوق جانسپاری ثابت کرد و رسوم حقگزاری به اقامت رسانید و بر مقاسات و عثار سفر و ارتکاب قطع قفار و جبال مصابرت نمود، منشور حکومت عراق و ایالت دارالملک سپاهان به نام او موشح شد و با غنایم موفور و خزاین و ذخایر نامحصور و خواسته بیشمار و لشکر بیکران عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانید و مدت ده سال در آن نواحی به استقلال حامی بود و والی پس مکتوب عمرش به ختام اجل محتوم، مختوم شد و مرکب زندگانش از صدمات حوادث ایام در سرآمد. چون خبر وفات کاوه و ذکر واقعه او به سمع فریدون رسید بغایت تنگدل و غمناک شد به ناله وزاری و ضعف و سوگواری گفت: یفعل الله ما یشاء (رشیدالدین، ۱۳۹۲: ص ۱۲۷).

این بندها البته با چند جمله اضافی در تاریخ معجم آمده است. با سنجش و مقابله عبارت جامع‌التواریخ با تاریخ معجم می‌توان به کاستی‌ها و لغزشهایی که در عبارات آمده است، پی برد. از جمله لغزشهای جامع‌التواریخ، ضبط نادرست «بر مقاسات و عثار سفر و ارتکاب قطع قفار و جبال مصابرت نمود» است. مطابق ضبط تاریخ معجم ضبط مرجح این است: «بر مقاسات عنای سفر و ارتکاب قطع مفاوز و جبال مصابرت نمود» (حسینی قزوینی، ص ۱۴۸).

گویا صورت اصیل و درست «و عثار سفر»، ضبط جامع‌التواریخ، «و عثای سفر» بوده است. و عثا به معنی «مشقت و سختی سفر» نهایت سازگاری را با متن دارد. بنابراین، اصل «مقاسات عنای سفر»، ضبط تاریخ معجم، گرچه غلط نیست، نیز ظاهراً همین

صورت بوده است. بسامد کاربرد ترکیب «وعثای سفر» در متون فارسی قابل اعتناست. در همین مجلد از جامع‌التواریخ دوبار این ترکیب آمده است:

«چون یوسف (ع) برادران را در جامه راه دید و حال ایشان از نامرادی و وعثای سفر نه بر آن منوال یافت که دیده بود» (رشیدالدین، ۱۳۹۲: ۲۷۰). «هارون خواست که موسی را به خانه برد تا از وعثای سفر، خفتی یابد (همان: ۳۲۹). در مرزبان نامه و تاریخ جهانگشا، که یکی از منابع جامع‌التواریخ است نیز این ترکیب آمده است که: «آهو را درآورند و وحشت راه و وعثای سفر ازو زایل گردانیدند» (وراوینی، ۱۳۶۷: ۳۱۴/۱). «جمعی از یاران وفا و اخوان صفا که وعثاء سفر به حضور همایونشان سهولت حضر داشت (جوینی، ۱۳۷۰: ص ۲).

هم‌چنین در بند مورد بحث ما در این عبارت: «به ناله و زاری و ضعف و سوگواری گفت: یفعل الله ما یشاء»، واژه‌هایی افتاده است؛ چون آیه «یفعل الله ما یشاء» با ناله و زاری و ضعف و سوگواری گفتن، مناسبت چندانی ندارد و ادامه جمله قبل نیست؛ ظاهراً کاتب برای خلاصه کردن عبارات یک دو سطر را، که وجودشان در متن ضروری است، حذف کرده است، شاید این سطرها از چشم مصحح یا هنگام چاپ افتاده است. به هر حال، این سطرهای محذوف براساس تاریخ معجم، چنین است:

و به ضعف و سوگواری گفت:

اَيْتَهَا النَّفْسُ أَجْمَلَى جَزَعًا اِنَّ الَّذِي تَحْذِرِينَ قَدْ وَقَعَا
أَوْدَى فَلَاتَنْفَعِ الْأَشَاحَةُ مِنْ أَمْرٍ لَمَنْ قَدْ يُحَاوِلُ الْبَدْعَا

و خوفی که از نوازل اقدار و تصاریف لیل و نهار پیرامن ضمیر من می‌گشت واقع شد و ظنی که به حوادث ایام و بوایق ادوار داشتم به یقین پیوست اکنون نه تاسف نافع است و نه تلّهف مفید، یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید» (حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ص ۱۴۹).

در بند عربی زیر، که بین هر دو کتاب مشترک است در جامع‌التواریخ واژه‌هایی ناخوانا و یا محل آنها مخدوش بوده و به همین سبب مصحح به جای آنها نقطه چین گذاشته است. این واژه‌های محذوف را می‌توان از مقابله دو متن باز یافت.

ایها الناس نحن رباب [ارباب] الملك [الملوک] و سَوَاس [سَوَاسی] الرعايا. بکم من ... بکم [نحمیکم من أعدائکم] و تبادر [تُبَادِر] الی ما ندعونا [یدعوننا] الرفق [بِالرفق] لکم [بکم] و نجتهد فی حصول منافعکم و رفع [دفع] مصائبکم [مضارکم]

فالویل ... لمن [فالویلُ ثمَّ الویلُ لَمَنْ] لم یکن من حزینا و لایخاف من بأسنا. فانه یورث نکال [اتقوا الحسد فانه یورثُ الهم] و ... فانه یرجع [فاجتنبوا البغی فانه یرجع] الی نفسه و کونوا اخواناً مترادفین و اعواناً مساعدین [متساعدین] و اقول قولی هذا و استغفرُ الله العظیم (رشیدالدین فضل‌الله: ص ۱۲۹؛ حسینی قزوینی: صص ۱۵۲-۱۵۳).

یک بند دیگر:

لیکن ما ایرج را به شاهی اختیار کرده‌ایم و رأی ما بر امتثال امر او قرار گرفته است که به سمت کمال نصفت [به صفت عدل] موصوف است + و به سمت داد موسوم] و به اهتمام حال زیر دستان [رعیت] راغب [بارغبت] و به اعتبار [اعتنای] مصالح خلائق [زیردست] حریص و در جمع میان ذرابت [ذرایت] تیغ و ذلاقت قلم منفرد (رشیدالدین فضل‌الله: ص ۱۳۰؛ حسینی قزوینی: ص ۱۵۴).

در بند بالا، ضبط «ذرابت» به معنی «تیز شدن» بر ضبط «ذرایت» به معنی «کندی» ترجیح دارد. در جامع‌التواریخ (بخش غزنویان و دیالمه) به تصحیح احمد آتش، جفت واژه «درایت» و «ذلاقت» در این جمله آمده است: «و در جمع میان درایت شمشیر و ذلاقت قلم منفرد» (رشیدالدین، ۱۳۶۲: ص ۱۴۲). مینوی در نقد جامع‌التواریخ چاپ آتش در مورد ضبط «درایت» و «منفرد» می‌نویسد: «ظاهراً ذرابت ... متفرد، شمشیر با درایت کاری ندارد و متفرد هم وزن متبحر باید باشد که در آخر قرینه اولی آمده است» (مینوی، ۱۳۳۹: ص ۳۲). محمد روشن، که همین بخش از جامع‌التواریخ را (بخش غزنویان و دیالمه) تصحیح فرموده عبارت را بدین صورت ضبط کرده است: «در جمع میان ذرابت شمشیر و ذلاقت قلم متفرد» (رشیدالدین، ۱۳۸۶: ص ۱۱۴). این عبارت در ترجمه تاریخ یمینی، که جامع‌التواریخ (بخش غزنویان) رونوشتی از آن است، بدین صورت است: «شمس المعالی ... در جمع میان ذرابت شمشیر و ذلاقت قلم متفرد» (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ص ۲۴۴).

ظاهراً این عبارت، ترجمه گونه ای از ابیات تازی ابوالفتح بُستی (صلاح العباد و رشد الامم ...) است که می‌گوید صلاح مردم و رشد امم فقط در دو چیز است: خُرق الحُسام و رفق القلم. در لسان العرب در معنی «خُرق» آمده است که «الخُرق نقیض الرفق» (ابن منظور، بی‌تا، ۷۳/۴). بنابراین در عبارت مورد بحث ما از جامع‌التواریخ، واژه مورد نظر مؤلف، واژه‌ای متضاد «ذلاقت» بوده و آن «ذرابت» است نه «ذرایت». در اغراض السیاسه پیش از استشهاد به ابیات بُستی می‌خوانیم که: «جهان‌داری دو نیم است

_____ سیمای راستین واژه‌ها از مقابله دو متن جامع‌التواریخ و تاریخ معجم

نیمی شجاعت تیغ است و نیمی حصافت قلم» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ص ۳۸۳) که ضبط درابت تیغ را تأیید می‌کند. عبارات مشترک بین این دو کتاب در ذکر پادشاهی فریدون بسیار است. در اینجا به نقل دو بند دیگر بسنده می‌شود:

اکنون اگر شاه اجازت فرماید و رفتن بنده بر آن صوب، صواب بیند، تدبیر آن کار چنانچه مقتضی حزم است کرده شود و آنچه بر تجزی [تحرّی] رضا و خرسندی جوانب ایشان متعلّق باشد مبذول افتد و به طریق رفق و چرب زبانی که ما دخل الفرق فی شیء الّا و قد زانه [+ نه] از راه درشت خوئی و خشونت که ما دخل الحرق [الخرق] فی شیء الّا و قد شانه بر صلح که متضمّن صلاح جانبین و سبب آلودگی [آسودگی] طرفین است کوشش نماید» (رشیدالدین: ص ۱۳۴؛ حسینی قزوینی: ص ۱۶۲).

در عبارت بالا، واژه [+ نه] که در جامع‌التواریخ وجود ندارد اما در تاریخ معجم، مضبوط است، ضروری و واجب است. احتمالاً این واژه یعنی «نه» به سبب مقارنت با «نه» در فعل «و قد زانه» از قلم کاتب یا مصحّح ساقط شده است. هم‌چنین واژه‌های تجزی و آلودگی در جامع‌التواریخ نادرست و صورت درست آنها، مطابق ضبط تاریخ معجم، «تحرّی» و «آسودگی» است.

«ایرج را طلب داشتند و او در آن اجابت دعوت متردّد شد و بر مصداق استهنت [استفت] قلبک از دل خود رخصت نمی‌یافت.

چو در کاری دلت فتوی ده آید ز صد مردِ گواهی ده به آید

(رشیدالدین: ص ۱۳۶؛ حسینی قزوینی: ص ۱۶۵).

«استهنت» غلط و صورت درست آن «استفت» است. در حدیث آمده است: «استفت قلبک و إن افتاک المفتون ...» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ص ۱۸۸). واژه «فتوی ده» در بیت فارسی نیز ضبط تاریخ معجم را تأیید می‌کند.

۱-۶ منوچهر

در قسمت ذکر منوچهر نیز عبارات مشترک بسیار است و نقل همه آنها در اینجا غیر مقدور؛ تنها برای نمونه دو سه بند:

و در اثنای آن مناظره [+ و مسافره] به یک اشارت [صدمت + دست و ضربت تیغ] منوچهر سرتور [+ درپای اسب] افتاد و از جانب دیگر قارن رزم زن [رزم خواه] سلم را در دام اسار و قید خسار چون مرغ گرفتار کرد [+ یک بیت عربی] و بعد از

کشتن تور [و از فرط هیبت پادشاه و لوای فتح و عظمت کوکبه او] ولوله و شور در بقایای سپاه [+ خصم] افتاد و کار و بار ایشان [آن مخاذیل] حکم هباء منثوراً گرفت و به واسطه یک نفس، نقش وجود چندین هزار [- هزار] خلایق از چهره [جریده] احیا محو شد (رشیدالدین، ص ۱۴۴؛ حسینی قزوینی: ص ۱۸۰-۱۷۹).

از سنجش تفاوت ضبطها در عبارات بالا، می‌توان قاطعانه حکم کرد که ضبط واژه «چهره» در جامع‌التواریخ نادرست است و صحیح آن چنانکه در تاریخ معجم آمده «جریده» است.

وزرا و نواب که ملازم حضرت بودند خواستند که او را به لطف حیل از آن اصرار امتناع نمایند. گفتند باید که شاه از این معنی مرتدع شود [نشود] و این سخن را ... [بدیع] شمارد [نשמارد] که رصانت این مکان و حصانت ارکانش از آن واضحت است که هیچ آفریده را در [+ محکمی] آن اشتباهی افتد اگر ما بدین طریق اقدام نماییم [اگر تا یک ماه دیگر در این مقام اقامت نماییم] راه زاد و علفه بر ما بسته شده است [بسته گردد] و حاصل کار جز ندامت و وخامت نباشد (رشیدالدین، ص ۱۴۶؛ حسینی قزوینی: ص ۱۸۳).

چنانکه ملاحظه می‌شود در تاریخ معجم به جای واژه‌ای که در دستنویس مصحح جامع‌التواریخ، ناخوانا یا بیاض و ساقط است و به جای آن نقطه چین گذاشته شده، واژه «بدیع» مضبوط است که مناسب می‌نماید. هم‌چنین با توجه به فحوای سخن و عبارات قبل که مربوط است به عجز ده ساله افراسیاب از دستیابی به قلعه آمل، که منوچهر در آن پناه گرفته بود و اصرار افراسیاب به استخلاص آن و توصیه وزیران افراسیاب به اینکه تن به آشتی با منوچهر دهد و از فتح قلعه چشم پوشی کند، ظاهراً ضبط‌های تاریخ معجم بر ضبط‌های جامع‌التواریخ برتری دارد؛ بلکه صورت درست، عبارات همان است که در تاریخ معجم آمده است.

بند دیگر:

و حق پادشاه بر رعایا [و حقوق رعیت بر ملک] آن است که نفس و مال از او دریغ ندارند و در امتثال امر و انقیاد حکم [+ او] غایت مجهود بذل کنند و طاعت و مطاوعت او با تحرّی رضای الهی برابر دارند [داند] (رشیدالدین، ص ۱۴۹؛ حسینی قزوینی، ص ۱۸۷).

دراین بند، «و حقوق رعیت بر ملک» که در تاریخ معجم آمده نادرست و صورت درست آن مطابق جامع‌التواریخ، «حق پادشاه بر رعایا» است.

توضیح اینکه، این بند به خطبه منوچهر مربوط است. وی در این خطبه می‌گوید: پادشاه را بر سپاه و رعایا حقی است و سپاه و رعایا نیز بر پادشاه حقی دارند. سپس حق پادشاه بر سپاه و بالعکس را جداگانه توضیح می‌دهد. آن‌گاه به همین منوال به حقوق پادشاه بر رعایا و بالعکس می‌پردازد. در تاریخ معجم این قسمت ناقص و آشفته است؛ گویا در این کتاب حقوق پادشاه بر سپاه و برعکس از قلم کاتب یا مصحح افتاده است. آنچه در تاریخ معجم، حقوق رعیت بر ملک، شمرده شده، نادرست است؛ چه اینها حق پادشاه بر رعایاست؛ یعنی حق پادشاه بر رعایا این است که رعیت جان و مال (خراج) را از پادشاه دریغ نکند و در امتثال فرمان شاه، نهایت کوشش را می‌ذول دارد. در مقابل «حق رعایا بر پادشاه آن است که بر [پادشاه] ایشان دادکند و خراج از ایشان به رفق و مدارا ستاند و

نمونه دیگر: فانی قد شَیَّدت الدور و القصور و انتقمت من سلم و تور و عمرت المدن و البلاد و طهرت العالم من عیب [العیب] و الفساد وَهَا أَنَا کَأَنِّی لَم أَکُنْ مِنْ أَهْلِ الدنیا و فاطبقتها [قاطنیه] (رشیدالدین، ص ۱۵۳؛ حسینی قزوینی، ص ۱۸۹). در این بند ضبط «فاطبقتها» نادرست و صحیح آن مطابق ضبط تاریخ معجم «قاطنیه» است به معنی اقامت‌کنندگان در دنیا.

۲. کیانیان

۲-۱ کیباد

و مضمون این کلمات در ضمن آن درج کرد: طاعة الرحمن فرض و مطاوعة السلطان حتم و لا ینبغی للرعیة ان تكون اقل معرفة بالحاجه الى الرؤساء من النحل و الکراکی فانها لا یخلوا عن تأمیر واحد منها علیها و الانقیاد له و التصرف بتصاریفه کما لا سعی ان تغفلوا عن الاقتداء بالنملة فی الاعداد الاقوت علی مقاد و الاوقات. باید که رعیت در معرفت حاجت به صاحب دولت کم از زنبور انگبین و نمل نباشند که ایشان همیشه یکی از خویشان بر خویشان امیر کنند (رشیدالدین، ص ۴۶۸؛ حسینی قزوینی، ص ۲۰۳).

بند بالا در تاریخ معجم، ناقص نقل شده و اصلاً ترجمه نشده است. نص عبارت تاریخ معجم: «و این کلمات در ضمن آن درج کرد: طاعة الرحمن فرض و مطاوعة

السلطان حتم و لاینبغی للرعیه ان تغفلوا عن الاقتداء بالنمل فی اعداده الاقوات علی مقادیر الاوقات؛ با این همه از مقابله عبارات می‌توان دانست که صورتهای «ان تغفلوا» و «الاعداد» و «علی مقادیر الاوقات» در جامع‌التواریخ، نادرست، و عبارت را از معنی انداخته و صورتهای درست این واژه‌های مغلوط، «ان تغفلوا» و «اعداد» و «علی مقادیر الاوقات» است.

این بند به صورت کامل و صحیح در اغراض السیاسه نقل و گزارد شده است. براساس اغراض السیاسه می‌توان گفت ضبط واژه «نمل» در این عبارت از جامع‌التواریخ «رعیت در معرفت حاجت به صاحب دولت کم از زنبور انگبین و نمل نباشد». غلط است و صورت درست آن چنانکه در اغراض آمده، «کلنگ» است (رک: ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۴۵). در ترجمه تاریخ ثعالبی نیز، واژه «کرکی» در عبارت مورد بحث ما به کلنگ گزارد شده است: «کیقباد می‌گفت: شایسته نیست که مردم کمتر از زنبور و کلنگ نیازی را که به سروران دارند، دریابند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۰۰).

این عبارت برگردان عبارت تازی «لاینبغی للرعیه الکرکی» است و نیک معلوم است که معادل واژه کرکی (جمع کرکی)، کلنگ است نه نمل: «کرکی: کلنگ» (کرمنی، ۱۳۸۵: ۵۶۹/۱) و (صفی پور، بی‌تا: مجلد ۴-۳: ۱۰۹۲) علاوه بر همه اینها، این کرکی و درناها هستند که «یکی از خویشتن بر خویش امیر کنند».

در مورد منشأ این اشتباه می‌توان گفت که احتمالاً یک سطر از قلم کاتب دستنویس جامع‌التواریخ افتاده است؛ چه واژه «نمل» به سطر بعدی مربوط است که: کما ان لاینبغی ان تغفلوا عن الاقتداء بالنمله.

بند دیگر:

«و طایفه‌ای چون اسود و فهود باشند که طبع ایشان بر ایدای جانوران و ریختن خون ایشان و دریدن، مطبوع و محبوب است (رشیدالدین، ص ۴۶۹). این عبارات در تاریخ معجم نیست؛ اما در اغراض السیاسه آمده است. بنابر عبارت اغراض السیاسه، واژه «محبوب» در جامع‌التواریخ نادرست، و صورت درست آن «مجبول» مترادف با مطبوع است. نص عبارت اغراض السیاسه: «و بعضی چو اُسود و فهوداند که طبع ایشان بر تعذیب حیوان و اراقت خون جانوران، مطبوع و مجبول است» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ص ۴۶).

نمونه دیگر:

آورده‌اند که چون دور دولتش به انتها و ایام حیاتش به انقضا نزدیک شد، اندیشه رحلت از دار دنیا و نزول در سرای عقبی و وصول به حضرت مولی بر ضمیر او غالب گشت؛ چنانکه شیوه مقبلان و سنت صاحبان دولتان است بر ضیعت عمر گذشته و تقویت ایام در غفلت گذاشته، تأسف و تلهف نمود (رشیدالدین، ص ۴۶۹). این بند عیناً در تاریخ معجم آمده است جز اینکه به جای صورت نادرست «تقویت» صورت صحیح واژه، «تفویت» ضبط شده است (رک: حسینی قزوینی، ص ۲۰۳). این واژه در این عبارات از جامع‌التواریخ بدرستی آمده است: «خواست که پیش از تفویت زمان فرصت، آن عزم به امضا و آن حکم به نفاذ رساند» (رشیدالدین، ۱۳۹۲: ص ۹۷).

۲-۲ کیکاووس

چون به حکم ارث و اکتساب و وجوب استحقاق و ملازمت جدّ و مساعدت حدّ [جدّ] بر جای جدّ بنشست در تألف [تألیف] دلها [اهوا] و استمالت دلها و مراعات طبقات لشکر ید بیضا نمود به بحر [و در تنجّر] مواعید و انجاح حوایج و لوازم قضای حقوق و تقدیم شرایط اختصاص [احفاظ] و اعلاّی درجات خدم و ارتقای [ارقای] مراتب حشم اقتدا به اسلاف عظام و اجداد کرام خویش کرد (رشیدالدین، ص ۴۷۱؛ حسینی قزوینی، ص ۲۰۶).

در این بند ضبط «اهوا»، که ضبط تاریخ معجم است بر ضبط «دلها»، ضبط جامع‌التواریخ، برتری دارد؛ زیرا باعث می‌شود که «دلها» به فاصله اندک، تکرار نشود. هم‌چنین بدون تردید، ضبط «و در تنجّر» صحیح است و ضبط «به بحر» غلط است؛ زیرا از حضور این واژه در بافت عبارت، هیچ معنایی به دست نمی‌آید در صورتی که «و در تنجّر» هم معنا و مترادف با «انجاح» است و هم‌چنین ارقا بر ارتقا برتری دارد؛ چون این واژه با اعلا هم وزن است اما از حیث معنا با ارتقا تفاوتی ندارد.

در لغتنامه ذیل این کلمه آمده است که: «ناصح بن ظفر جرفاذقانی، مترجم تاریخ یمینی، ارقاء را به معنی بلند گردانیدن و ارتقا دادن آورده است. شیخ ابوالحسن عتبی در ترتیب و تمشیت کار و اعلاّی درجت و ارقای مرتبت او جدّ بلیغ نمود» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ارقا). هم‌چنین ضبط اختصاص سخت مورد تردید است و احتمال تصحیف و تحریف در آن بسیار؛ چون این واژه به معانی خوارداشتن و عیب کردن آمده (همان: ذیل اختصاص) که با متن بسیار ناسازگار است؛ اما احفاظ از حیث معنایی مناسب می‌نماید.

صاحب جامع‌التواریخ تعبیرهای تألف اهو، استمالت، تنجز و انجاح را در بند زیر نیز آورده است که پیشنهاد ما را در ترجیح و تصحیح بعضی واژه‌ها در بند مورد بحث تأیید می‌کند. این بند در تاریخ معجم نیز با تفاوت‌هایی اندک آمده است:

«ایرج در تألف اهو [تالیف اهو] و استمالت خاطر ایشان، غایت جهد مبذول داشت. در انجاح حوایج [- حوایج] و تنجز اطماع هریک، رسوم مبالغت [مبالغت رسوم] واجب می‌شناخت» (رشیدالدین: ص ۱۳۱؛ حسینی قزوینی: ص ۱۵۵).

عباراتی دیگر:

این نکته از نتایج طبع و بیان اوست [+ وین رقعه از بدایع کلک و بنان اوست] ^(۴)؛ احسنُ الاشیاء الصّحّة و اطبیبها العافیة و اتمها ... [الامن] و الدّها [الذّها] و العلی [الغنی] و اعزّها الدین ... [و اصفّاها] العدل و الله امر. [- و الله امر] (رشیدالدین، ص ۴۸۶؛ حسینی قزوینی، ص ۲۰۹).

از مقابله عبارات مشترک این دو متن، می‌توان به تعبیرهایی که در جامع‌التواریخ به جای آنها نقطه چین آمده، و نیز به صورت درست واژه «والعلی» دست یافت: اتمها الامن و الذّها الغنی و اعزّها الدین و اصفّاها العدل.

۳-۲ ذکر پادشاهی لهراسب

گشتاسب گفت غرور شباب که شعبه‌ای است از جنون، مرا بر باره طغیان سوار کرد و یاره خذلان سوار ساخت تا سر از ربقه مطاوعت و گردن از طوق متابعت بپیچیدم و پای از حدّ بندگی و دایره فرمانبرداری برون نهادم [+ و اگر در سخنم قراضه حرفی از کفه میزان دهان بیرون افتاد] چون زر در خلاص جزای فعل خود دیدم و تاب آتش غربت کشیدم (رشیدالدین: ص ۵۰۳؛ حسینی قزوینی: ص ۲۲۲).

در این بند، ظاهراً وجود جمله‌ای که در تاریخ معجم آمده و در جامع‌التواریخ محذوف است ضروری است. نویسنده در پی آن بوده است که بین قراضه، زر و خلاص (= بوته زرگری) تناسب یا مراعات نظیر ایجاد کند.

بندی دیگر:

گشتاسب عن قریب شرف دستبوس پدر دریافت و سورت خمار حوادث را به کاس استنیاس حضرت او تسکین داد ^(۵) و کمر خدمت و ملازمت او به وجهی بر میان جان بست که آثار نیک خدمتی او [نمایان] شد و از حسیض مذلت به اوج عزّت رسید (رشیدالدین، ص ۵۰۴؛ حسینی قزوینی، ص ۲۲۲).

در تاریخ معجم عین این بند آمده جز اینکه به جای [نمایان] که افزوده مصحح و قیاسی است، عبارت «به لواحق ارتضا مرموق»، ضبط شده است. بنابراین صورت عبارت چنین بوده است: آثار نیک خدمتی او به لواحق ارتضا مرموق گشت».

نتیجه‌گیری

یکی از تاریخ‌نامه‌های بزرگ فارسی که در روزگاران چیرگی و استیلای مغولان و ایلخانان بر ایران نگارش یافته، جامع‌التواریخ اثر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی است. این کتاب عظیم، بخشهای مختلف دارد که از جمله آنها بخش پادشاهان ایران پیش از اسلام است. مؤلف جامع‌التواریخ در نگارش این بخش، برگهای بسیاری را عیناً از تاریخ معجم اثر شرف الدین حسینی قزوینی، رونویسی کرده که تا امروز کسی کوچکترین اشاراتی بدین رونویسیها نفرموده است. در جامع‌التواریخ (بخش ایران) مصحح محمد روشن، لغزشهایی در ضبط واژه‌ها و در مواضعی سقط و افتادگی‌هایی دیده می‌شود. در این مقاله، از مقابله جامع‌التواریخ با تاریخ معجم، مصحح احمد فتوحی نسب، پاره‌ای از این لغزشها تصحیح شد و مواضعی که واژه‌ای ساقط و بیاض است با کلمات مناسب تکمیل شده است. از اعمال این تصحیحات، می‌توان در آینده، متن‌های منقح‌تر این دو تاریخ‌نامه را در اختیار دوستداران تاریخ و ادب ایران قرار داد.

پی‌نوشت

۱. ظاهراً صاحب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» در ضبط نام مؤلف و تاریخ تألیف «تاریخ معجم»، دچار سهو شده است؛ زیرا در الذریعه آمده است که: «تاریخ معجم ... لمیرزا فضل‌الله بن عبدالله الیزدی، ألفه فی عصر اتابک نصره الدین احمد بن یوسف شاه حاکم طبرستان فی حدود سنه ۶۵۴ و طبع مکرراً کما طبع تاریخ ولده عبدالله بن فضل‌الله المعروف به وصاف الحضرة» (تهران، ۱۳۵۷ هـ.ق: ۲۸۸/۳). در دایره المعارف فارسی مصاحب آمده است که: «بعضی آن را (یعنی تاریخ معجم) از عزالدین فضل‌الله ابن عبدالله شیرازی، پدر وصاف الحضرة، دانسته‌اند که درست نمی‌نماید» (دایره المعارف فارسی، ۱۳۸۱: ۵۹۸/۱).
۲. در کتاب «تاریخ مغول» آمده است که: «نصرت الدین احمد (۶۹۵-۷۳۰) در تاریخ ادبیات فارسی نیز ذکری به خیر دارد؛ زیرا که سه کتاب فارسی به نام او تألیف شده و مؤلفین آن سه، نام او را به نیکی باقی گذارده‌اند: اول تاریخ معجم تألیف شرف الدین فضل‌الله حسینی قزوینی و ... (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ص ۴۴۷).

۳. ضبط این بیت در اغراض السیاسة و سندبادنامه، هر دو از ظهیری سمرقندی به همین صورتی است که در تاریخ معجم آمده است (رک: ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۱۶۷؛ ۱۳۹۲: ۳).
۴. از ویژگیهای سبکی تاریخ معجم این است که هنگام نقل کلام پادشاهان به جای «گفت» یا «از سخنان اوست» و غیره، یک بیت می‌آید مثلاً: این نهال بلند از آن چمن است / وین نگین عقیق از آن یمن است (حسینی قزوینی: ۲۲۳).
۵. شبیه این عبارت در مرزبان نامه آمده است: «و سورت خمار واقعه را به کاس استیناس ایشان تسکینی می‌دادم» (وراوینی، ۱۳۶۷: ۱۶/۱).

منابع

- ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی؛ **تاریخ اولجایتو** (تاریخ پادشاه سعید غیاث الدین و الدین اولجایتو)، به اهتمام مهین همیلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
- افشار، ایرج؛ «اطلاعاتی درباره چاپهای جامع‌التواریخ»، **یغما**، ش ۱۵۸، ۱۳۴۰، ص ۲۶۶-۲۶۴.
- اقبال آشتیانی، عباس؛ **تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری**، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۶.
- بناکتی، داوود بن تاج الدین؛ **تاریخ بناکتی**، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- بهار، محمد تقی؛ **سبک شناسی**، ج سوم، چ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- تهرانی، آقا بزرگ؛ **الذریعه الی تصانیف الشیعه**، الجزء الثالث، نجف: مطبعة العزی، ۱۳۵۷ هـ.
- ثعالبی، عبدالملک، **تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس)**، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره، ۱۳۶۸.
- جوینی، عطاملک؛ **تاریخ جهانگشای**، ج اول، به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، چ چهارم، تهران: ارغوان، ۱۳۷۰.
- حسینی قزوینی، شرف‌الدین؛ **المعجم فی آثار ملوک العجم**، به کوشش احمد فتوحی نسب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- خطیبی، ابوالفضل؛ «نگاهی به چاپ تازه جامع‌التواریخ»، **نامه فرهنگستان**، ش ۳، ۱۳۷۴، ص ۱۴۴-۱۳۸.
- دانشنامه جهان اسلام**؛ ج ششم، زیر نظر حداد عادل، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۰.
- دایرة المعارف فارسی**؛ به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج اول، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱.
- رشید الدین فضل‌الله؛ **جامع‌التواریخ** (تاریخ ایران و اسلام)، تصحیح و تحشیه محمد روشن، میراث مکتوب، ۱۳۹۲.

_____ سیمای راستین واژه‌ها از مقابله دو متن جامع‌التواریخ و تاریخ معجم

_____؛ **جامع‌التواریخ** (تاریخ سلطان یمین الدوله محمود بن سبکتگین و اسلاف و اخلاف و ... از تواریخ دیالمه و آل بویه و آل سامان)، به سعی و اهتمام احمد آتش، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

_____؛ **جامع‌التواریخ** (تاریخ سامانیان و بویه‌یان و غزنویان)، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۶.

روشن، محمد؛ «گفتاری در باب انتقال از ترجمه تاریخنامه بزرگ طبری تا دیوان حافظ مینوی»، کتاب شناخت (مجموعه مقالات)، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳، ص ۳۴-۷۴.
شهیدی، سید جعفر؛ «سبک آثار فارسی خواجه رشیدالدین»، مندرج در **خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین**، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۰۲-۱۸۳.

صفا، ذبیح الله؛ **تاریخ ادبیات در ایران**، ج سوم، بخش دوم، چ هشتم، تهران: فردوس، ۱۳۷۱.
صفی‌پور، عبدالرحیم ابن عبدالکریم؛ **منتهی الارب فی لغة العرب**، تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا.

طبری، محمد بن جریر، **تاریخنامه طبری**، ج اول، چ چهارم، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: سروش، ۱۳۸۹.

ظہیری سمرقندی، محمد بن علی؛ **اغراض السیاسه فی اعراض الریاسه**، به تصحیح جعفر شعار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.

_____؛ **سندبادنامه مقدمه و تصحیح سید محمد باقر کمال الدینی**، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۲.

فروزانفر، بدیع الزمان؛ **احادیث مثنوی**، چ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.
کرمینی، علی بن محمد؛ **تکملة الاصناف**، به کوشش علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.

مرتضوی، منوچهر؛ «جامع‌التواریخ و مؤلف واقعی آن، رشیدالدین از نظر کاترم» (مانده از شماره پیشین)، **نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز**، ش ۵۹، ۱۳۴۰، ص ۵۱۶-۵۲۶.

_____؛ «جامع‌التواریخ و مولف واقعی آن»، **نشریه دانشکده ادبیات تبریز**، س سیزدهم، ۱۳۴۰، ص ۳۱-۹۲.

مینوی، مجتبی؛ «جامع‌التواریخ: رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر»، **دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران: س هفتم**، ش ۴، ۱۳۳۹، صص ۵۱-۱.

ناصر بن ظفر جرفادقانی، ابوشرف؛ ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

وراوینی، سعدالدین؛ مرزبان‌نامه، با مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن، چ دوم، تهران: نشر نو، ۱۳۶۷.